

جامعه‌ها تشکیل آن و ضرورت

محمد فاریابی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی و سرگروه علوم اجتماعی شهرستان جیرفت

اشاره

در قرآن کریم، احادیث اسلامی، و همچنین آموزه‌های سایر ادیان ابراهیمی به انحاء گوناگون از تمایل فطری جهان انسانی که با فطرت کلی هستی هم‌آواست، به هم‌گرایی انسان‌ها و تشکیل جامعه‌ی واحد (با حاکمیت و حکومت یگانه) وعده داده شده است در کتاب‌های درسی (دین و زندگی، تعلیمات دینی دوره‌ی راهنمایی، ادب فارسی، تعلیمات اجتماعی، تاریخ و...) به دفعات این موضوع آمده است. رشد آموزش علوم اجتماعی مقاله‌ی وارده‌ی حاضر را با این انگیزه به خوانندگان مجله تقدیم می‌کند.

چکیده

انسان‌ها بر اساس اندیشه‌ی «قرارداد اجتماعی» از وضعیت طبیعی خارج و وارد جامعه‌ی مدنی شدند. جامعه‌ی مدنی امکان ادامه‌ی حیات همراه با پیشرفت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، کاهش جنگ‌ها و نابسامانی‌ها را تا حدی به ارمغان آورد، ولی در این جهت خیلی موفق نبود. با تشکیل جامعه‌ی مدنی، خودخواهی و تعارض فردی تقریباً کنترل شد، ولی این تعارض به میان ملت‌ها انتقال یافت. برای کاهش بیشتر تعارضات و جنگ‌های موجود باید خودخواهی ملت‌ها و تعارضات آن‌ها مهار شود. به این منظور تشکیل «جامعه‌ی جهانی» ضرورت دارد. ساختار اجتماعی جهان امروز وضع پیچیده‌ای به خود گرفته است. اکنون جهان وارد عصر «نظام‌های باز» شده و جوامع جدیدی از جمله جوامع میان‌دولتی و فراملیتی که بعضی «مجازی» هستند، خلق کرده است. یکی از این جوامع «نظام بین‌المللی» متفاوت با «جامعه‌ی جهانی» است. نظام بین‌المللی موجود فاقد قدرت سیاسی برآمده از اراده‌ی ملت‌هاست تا با تکیه بر آن بتواند امنیت پایدار و فراگیر ایجاد کند. برای تشکیل «جامعه‌ی جهانی» احساس ضرورت برای تشکیل آن، لازم است ولی کافی نیست. امروزه بخشی از دولت‌ها و ملت‌ها در نظام بین‌المللی از وضع موجود بهره‌مند و راضی هستند. به علاوه بعضی دیگر از دولت‌ها برآمده از ملت خود نیستند و تحت نفوذ و کنترل قدرتمندان اند. این وضعیت تشکیل جامعه‌ی جهانی را مشکل کرده است. در این راستا ضروری است، ملت‌هایی که با حکومت‌های خود فاصله دارند، برای تغییر دولت‌ها اقدام کنند. سپس ملت‌های طرفدار تشکیل «جامعه‌ی جهانی» در مرحله‌ی نخست، خود آگاهی کسب کنند و در یک تشکل جهانی متحد شوند. در مرحله‌ی دوم، با قدرتمندان مخالف، مذاکره و آن‌ها را قانع سازند. در صورت عدم موفقیت، در مرحله‌ی سوم از اجبار و انواع فشارها استفاده کنند.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌ی مدنی، جامعه‌ی جهانی، نظام‌های باز، نظام بین‌المللی، قرارداد اجتماعی هابز، لاک،

وضعیت طبیعی.

مقدمه

هستی جلوه‌های متفاوتی دارد. یکی از برجسته‌ترین آن‌ها «انسان» است. انسان با سایر جان‌داران تمایزها و شباهت‌هایی دارد؛ شباهت‌ها صوری و تفاوت‌ها اصلی و واقعی هستند. غرایز یکی از وجوه تمایز و شباهت‌ها است. خودخواهی، سودجویی و صیانت نفس جزو غرایز انسان هستند. درباره‌ی این غرایز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. عده‌ای این ویژگی‌ها را ناپسند و عامل به انحراف کشیده شدن انسان و عده‌ای دیگر، طبیعی و لازم می‌دانند. اگر این ویژگی‌ها را جزو غرایز به حساب آوریم، اجتناب‌ناپذیر و بالطبع قابل کنترل و مهار برای بهبود زندگی هستند.

خودخواهی و سودجویی انسان اگر کنترل و هدایت نشود، به تعبیر هابز تخصص، جنگ، آشوب و ناامنی را به دنبال دارد و حیات انسان‌ها را تهدید می‌کند. اگر کنترل و هدایت شوند، رشد، شکوفایی و تداوم حیات مسرت‌بخش فردی، اجتماعی و جهانی را در پی خواهند داشت.

در این نوشته با تکیه بر اندیشه‌ی قرارداد اجتماعی به خصوص هابز، به وضعیت طبیعی انسان پرداخته و سپس به نحوه‌ی ایجاد جامعه‌ی مدنی، اثرات و اشکالات آن و ساختار فعلی جهان توجه شده است. در نهایت نیز به ضرورت تشکیل «جامعه‌ی جهانی» مبتنی بر اندیشه‌ی قرارداد اجتماعی هابز و نحوه‌ی تشکیل آن اشاره می‌شود.



قرارداد اجتماعی

قرارداد اجتماعی تفکری است که حاکمیت را نه طبیعی، بلکه مبتنی بر اراده و خواست عمومی می‌داند. مردم با توافق یکدیگر شخصی را که از جنس خودشان است، به عنوان حاکم تعیین می‌کنند و بین مردم و حاکم قراردادهایی شکل می‌گیرد. عموماً تا زمانی که حاکم به این قرارداد عمل کند، حاکم است و در غیر این صورت عزل و حاکم جدیدی انتخاب می‌شود.

قرارداد اجتماعی با نام هابز، روسو و لاک عجین شده است، اما ریشه‌ی آن حداقل تا زمان سوفسطائیان در یونان باستان به عقب برمی‌گردد. قبل از سوفسطائیان، هیچ‌کس متوجه تفاوت قوانین طبیعی و اجتماعی نشده بود. لذا قوانین آینه‌ای بودند که نظام طبیعت را منعکس می‌کردند. بین سلطان و خداوند رابطه‌ای مستقیم و «این همانی» وجود داشت. بنابراین، «طاعت از حاکم» طبیعی تلقی می‌شد. کارگاه خلقت (خداوند) در هر دوره و مکانی فردی را سلطان و دیگران را رعیت می‌آفرید. رعیت وظایف حاکم و حاکم وظایف رعیت را نمی‌توانست انجام دهد. لذا سلطان تا پایان عمر سلطان و رعیت نیز چنین بود.

سوفسطائیان ظاهراً برای اولین بار بین قوانین طبیعی و اجتماعی تمایز قائل شدند. **تراسیماکوس** سوفسطایی نسبی‌گرا، در جواب **سقراط** مطلق‌گرا، در باب عدالت بیان داشت: «حاکم تا حدی که حاکم است، هرگز خطا نمی‌کند» [فاستر، ۱۳۶۱: ۶۴]. مانند پزشک که وقتی مرتکب خطایی می‌شود، «در آن وقت و نسبت به همان مورد، پزشک نیست» [پیشین] حاکم هر گاه حکم به خطا کند، در آن لحظه و در آن مورد حاکم نیست. این سخن بیانگر آن است که شخص حاکم، می‌تواند گاه حاکم نباشد. اگر حاکمیت طبیعی باشد، حاکم نمی‌تواند در مدتی حاکم و در لحظه‌ای دیگر حاکم نباشد. همان‌طور که انسان همیشه و در هر حال انسان است. برخلاف تراسیماکوس، ارسطو معتقد است: «از لحظه‌ای که موجودات انسانی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند، تقدیرشان بر جبینشان نوشته شده. بعضی از آن‌ها برای فرمانروایی و برخی دیگر برای فرمانبرداری آفریده شده‌اند» [همان، ص ۲۲۷].

در این کشاکش، چون قدرت استدلال افلاطون و ارسطو قوی‌تر بود، بر سوفسطائیان غلبه یافتند. در پی آن، تفکر افلاطون و ارسطو به اروپا انتقال و در قرون وسطا با غلظت بیشتری تداوم یافت. به گونه‌ای که «از قرن سوم میلادی تا اواخر قرون وسطا، هر نظامی اعم از فردی و اجتماعی، تابع عنایت الهی، یعنی اراده‌ی مسبوق به

علم او یا فقط تابع صرف اراده‌ی مطلق و مشیت او قرار داشت» [نراقی، ۱۳۴۷: ۱۲۱]. این وضعیت تا حوالی رنسانس در ابعاد گوناگون فرهنگی، علمی، اجتماعی و سیاسی ادامه یافت. رنسانس یکی از عظیم‌ترین تحولات فکری و فرهنگی بشر است که اثرات عمیقی در تمامی ابعاد حیات انسانی بر جا گذاشت. یکی از این اثرات، پیدایش «دنیاهایی» و «انسان‌گرایی» بود. یعنی در مجموع، انسان برخلاف میلیون‌ها سال باور داشت خود، مابعدالطبیعه را غالباً نفی یا حداقل آن را غیر قابل شناخت و در زندگی نوع بشر بی‌تأثیر دانست. هستی مجموعاً به دنیای مادی قابل تجربه منحصر شد و هم‌زاد با آن «اومانیزم» رخ نمایاند؛ اومانیزمی که در آن، خدا از صحنه‌ی حیات ذهنی بشر (غربی) حذف و انسان جای‌گزین او و همه‌کاره شد.

در بعد تفکرات سیاسی - اجتماعی، در این دوره دوباره اندیشه‌ی تمایز و تفکیک قوانین طبیعی و اجتماعی به تاسی از سوفسطائیان کمابیش توسط پیروان **منسیوس** در چین، برهمنان شاستراها در هند، **لوکوسیوس** و حقوق‌گرایان در روم و... طرح و قرارداد اجتماعی بارزتر شد [بارنزویکر، ۱۳۷۰: ۴۲۲]. در این میان باید از **ریچارد هوکو** (۱۶۰۰ - ۱۵۵۲) به برجستگی یاد کرد. او در کتابش تحت عنوان «قوانین یک جامعه‌ی روحانی» می‌نویسد: «حکومت با میثاق مردم به وجود می‌آید و از این رو باید مطابق قوانین مردم‌پسند اداره شود» [پیشین]. ولی به هر حال امروزه از برجستگان اندیشه‌ی قرارداد اجتماعی، از **هابز، لاک و روسو** نام برده می‌شود.

هابز برخلاف افلاطون و ارسطو انسان را مدنی‌الطبع نمی‌داند، بلکه از دید او انسان تنهاست. انسان تنها، خودخواه است و هر عملی را فقط به دو انگیزه‌ی ترس و سود شخصی انجام می‌دهد. حتی صفات به ظاهر انسانی مانند خنده و شوخ‌طبعی، «یا معلول عمل ناگهانی از جانب خودشان است که خشنودشان کند و یا ملاحظه‌ی چیزی بدشکل در دیگری است که به مقایسه با آن خویشتن را تحسین کند» [جونز، ۱۳۶۲: ۱۱۹]. علاوه بر این، هابز اموری از قبیل نوع دوستی و خیرخواهی را به کلی نفی می‌کند: «هر اندازه من عقیده‌ی استوار داشته باشم که برخی اوقات خیر شخصی خود را فدای خیر دیگری می‌کنیم، چنین عقیده‌ای جز خطا و خیال باطل چیز دیگری نیست» [پیشین].

انسان تنها و خودخواه هابز دارای نیروی عقل است. ولی این ویژگی، تغییری در ذات خودخواهانه‌ی او ایجاد نمی‌کند. زیرا عقل ابزاری در دست انسان خودخواه و «در تحلیل نهایی، بنده و

خدمت‌گزار شهوات اوست» [همان، ص ۱۲۷]. لذا عقل این گوهر خاص انسان، ملهم انسان در اتخاذ کنش‌هایی است که نیل به هدفی را که می‌پندارد به سود اوست، تسهیل می‌کند.

انسان‌های تنها، خودخواه و برخوردار از عقل، نزد هابز و هم‌چنین لاک برابرند: «طبیعت، آدمیان را چه از لحاظ قوای جسمانی و چه از نظر استعدادها و فکری یکسان آفریده است [همان، ص ۱۲۰]. به بیان لاک، همه‌ی «آدمیزادگان از یک گوهرند». انسان‌های برابر لاک از آزادی طبیعی برخوردار و آن به این معنی است که «از هرگونه قدرت مافوق زمینی رها و تابع اراده و یا اقتدار قانون بشری دیگری نیستند، بلکه از قانون طبیعت پیروی می‌کنند» [همان، ص ۲۰۳].

تنهایی، خودخواهی و برخوردار از عقل و آزادی برای انسان‌ها فی‌نفسه مشکلی ایجاد نمی‌کند. مشکل از آن‌جا ناشی می‌شود که «همه‌ی انسان‌ها» این‌گونه‌اند. به عبارت دیگر، انسان هابز دارای حق طبیعی و قانون طبیعی است. حق طبیعی، شهوات و قانون طبیعی، عقل است. بر مبنای حق طبیعی، هر کس حق دارد دیگری را بنده و برده‌ی خود کند. این‌جاست که بین انسان‌ها تضاد و تخاصم به‌وجود می‌آید، و این جزء طبیعت انسان‌هاست. لذا طبیعت بالقوه‌ی انسان‌ها، جنگ افراد علیه یکدیگر را ایجاب می‌کند و این همان «وضع طبیعی بشر» از نظر هابز است.

جامعه‌ی مدنی

در آغاز تعداد انسان‌ها اندک، پراکندگی آن‌ها بسیار و گستره‌ی تعامل اجتماعی محدود بود. کم‌کم تعداد آن‌ها بیشتر و تعامل آن‌ها



گسترده‌تر و پیچیده‌تر شد. در این موقعیت، عاطفه و احساسات بر تعقل و اخلاق غلبه داشت. انسان هنوز در وضعیت طبیعی و خارج از اراده‌ی همگانی به‌سر می‌برد؛ هر کس به تنهایی تصمیم می‌گرفت و قانون وضع و اجرا می‌کرد و به قضاوت می‌نشست. لذا در کنار بهره‌مندی انسان‌ها از مزایای زندگی جمعی، برخورد منافع و جنگ انسان‌ها علیه یکدیگر شروع شد. انسان براساس غریزه‌ی حیات، خواهان ادامه‌ی زندگی و براساس طبیعت خودخواه، متمایل به آسایش و لذت است، ولی جنگ ناقض غریزه‌ی حیات اوست. علاوه بر این در سایه‌ی جنگ و ناامنی، دانش و فنون که به آسایش و لذت او کمک می‌کردند، به‌وجود نمی‌آمدند. به تعبیر هابز در «لویاتان»، «بدتر از همه هراس دائم از خطر مرگ خشونت‌آمیز، همواره در دل او بود و زندگی آدمی تنها، مسکنت بار و دد منشانه و کوتاه بود» [همان، ص ۱۲۰].

بعد از دوره‌ی طولانی وضع طبیعی، انسان‌ها به حکم عقل و براساس سرشت خودخواه دریافتند، برای تداوم حیات و صیانت نفس، پیشرفت صنعت و برخوردار از امکانات، پرورش استعدادها، وسعت افکار، آزادی اخلاقی و زندگی آسوده و راحت، راه نجاتی جز این نیست که «دور هم گرد آیند، نیروهای خود را یکی کنند و ... آن را علیه مقاومت‌ها استعمال کنند» [روسو، ۱۳۶۸: ۴۸]. هم‌چنین، به اعتقاد هابز، اصولی را که آدمی‌زادگان براساس آن می‌توانند به توافق برسند، پذیرفتند [جونز، ۱۳۶۲: ۴۹]. لذا چاره‌ی کار ایجاد حکومتی توانا و مقتدر با رضایت افراد در قالب قرارداد اجتماعی برای وضع قوانینی بود که «بتواند کسانی را که از قوانین (اراده همگانی) سرپیچی می‌کنند بترساند و به آن‌ها که مطیع عرف و قانون هستند، پاداش دهد» [همان، ص ۱۲۸].

بدین شکل انسان‌ها از طریق قرارداد اجتماعی وارد جامعه‌ی مدنی شدند. قرارداد اجتماعی عبارت از آن است که هر یک از افراد، ضمن برخوردار از حقوق، آزادی خود را تحت رهبری عالی‌تری اراده‌ی همگانی به مشارکت می‌گذارند و «هر عضوی به عنوان جزء لاینفک کل مجمع خود» در می‌آید [روسو، ۱۳۶۸: ۵۰].

جامعه‌ی مدنی به بیان لاک جامعه‌ای است که در آن، «همه‌ی اعضا از حقوق طبیعی خود می‌گذرند و آن را به‌دست جامعه می‌سپارند و در هر حالت و وضعی می‌توانند، برای احقاق حق خود به قانونی که جامعه وضع کرده است، توسل جویند» [همان، ص ۲۲۲].

از نظر تاریخی، قرارداد اجتماعی در حوالی رنسانس پدید آمد. کما این‌که لاک حکومت‌های زمان خود (۱۷۰۴-۱۶۳۳) را نه

ملی، اقتصادی، صنعتی، کاهش جنگ‌ها، کینه‌جویی‌ها، احساسات غیرعقلانی نسبت به قبل از رنسانس، در سایه‌ی قرارداد اجتماعی با همه‌ی اشکالات و نواقص آن نیست.

ضرورت تشکیل جامعه‌ی جهانی

جامعه‌ی مدنی هر چند امکان ادامه‌ی حیات را افزایش داد و از جنگ، خون‌ریزی و کینه‌توزی کاست، ولی خیلی موفق نبود. این امر حاصل ناکارآمدی جامعه‌ی مدنی نیست. جامعه‌ی مدنی در ماهیت خود و در آن سطحی که ایجاد شده، موفق بوده است. ناکارآمدی، حاصل ارتقا نیافتن جامعه‌ی مدنی است. با تشکیل جامعه‌ی مدنی، خودخواهی انسان در سطح فردی کنترل و به سطح ملی انتقال یافت. تا قبل از این، خودخواهی امری فردی بود. هر فرد تلاش می‌کرد، حداکثر منافع خود یا خانواده را به هر قیمتی تأمین کند. به این منظور با دیگر انسان‌ها و خانواده‌ها حتی به جنگ و خون‌ریزی متوسل می‌شد. به دنبال تشکیل جامعه‌ی مدنی، منازعات بین افراد تقریباً کنترل شد و کاهش یافت، اما منازعات میان جوامع تشدید و شکل جدیدی به خود گرفت.

در این جاست که منافع ملت‌ها با یکدیگر در تضاد و تعارض واقع شد و بین آن‌ها جنگ‌های خونینی به وقوع پیوست. نقطه‌ی اوج این جنگ‌ها دو جنگ طولانی مدت جهانی بود که حاصل آن‌ها تلفات میلیون‌ها انسان و تخریب گسترده‌ی امکانات و زیربنای اقتصادی، صنعتی، فرهنگی و اجتماعی در سطح جهان بود. غیر از جنگ‌های جهانی، جنگ‌های منطقه‌ای بسیاری نیز بر سر منافع ملی با خسارات و تلفات بسیار رخ داده است.

بنابراین تداوم جنگ، نابسامانی و خون‌ریزی، نه حاصل ناکارآمدی جامعه‌ی مدنی، بلکه به علت عدم انتقال جامعه‌ی مدنی از سطح ملی به سطح بین‌المللی است. البته انتقال خودخواهی فردی به سطح ملی، به معنی حذف خودخواهی در سطح فردی نیست. بلکه تشکیل جامعه‌ی مدنی سبب کنترل خودخواهی فردی شد.

ساختار اجتماعی جهان امروز وضع پیچیده‌ای به خود گرفته است. در این ساختار، واقعیت‌ها و مفاهیم جدید، مختلف و متنوعی که هر کدام مفهوم متفاوتی با دیگری دارد، شکل گرفته است. در گذشته‌ی دور جوامع، نظام‌هایی بسته، دارای مرزهای مشخص، اعضای محدود و روابط بسیار اندک با دیگر جوامع بودند. با پیدایش نظام بین‌المللی (بعد از رنسانس و انقلاب صنعتی)، ویژگی مرزهای مشخص و بسته بودن نظام تقریباً حفظ شد، اما روابط فرهنگی، سیاسی و به‌خصوص

حکومت‌های مدنی، بلکه حکومت‌هایی در وضع طبیعی می‌داند. او در کتاب حکومت مدنی می‌نویسد: «همه‌ی شهروان و فرمانروایان حکومت‌های مستقل در سراسر جهان در وضع طبیعی هستند» [همان، ص ۲۲۰]. بنابراین تا قبل از این، اغلب حکام بنا به قدرت فیزیکی، قبیله‌ای و توارث حکومت را به‌دست می‌گرفتند. گستره‌ی دخالت آن‌ها در امور اقتصادی و اجتماعی اندک بود و بیشتر به حوزه‌ی سیاسی و امنیت مرزها اختصاص داشت. می‌توان از حکومت‌هایی در قالب برده‌داری، فئودالیسم غرب و یا امپراتوری‌های شرق با این ویژگی‌ها یاد کرد. ولی کم‌کم در حوالی رنسانس جوامع مدنی در غرب تشکیل شدند و از آن جا به سراسر جهان گسترش یافتند. هر چند امروزه شکل غالب نظام‌های سیاسی مبتنی بر قرارداد اجتماعی است، ولی واقعیت این است که قرارداد اجتماعی به صورت آرمانی و کامل تحقق نیافته‌است و نمی‌یابد. با وجود این، کسی منکر بهبود وضع انسان‌ها از نظر صلح و آرامش، وفای به عهد، پیشرفت‌های

اگر کشورهای جهان سوم نباشند، از کشورهای قدرتمند اطاعت نکنند و محصولات آن‌ها را مصرف نکنند، کشورهای قدرتمند و ثروتمند معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهند



اقتصادی گسترش یافت. «ولی اکنون ما وارد عصر **نظام‌های باز** شده‌ایم. جابه‌جایی و انتقال، جوامع متنوع جدیدی را خلق کرده است. **سایبر اسپیس** سبب ایجاد نوع جدیدی از سرزمین‌های اجتماعی شده است که آن را **جامعه‌ی مجازی می‌نامیم**» [اندرسون، ۱۹۹۹: ۱۵۴]. این وضعیت به شدت تحت تأثیر توسعه‌ی فناوری ارتباطی و اطلاعاتی است تا جایی که بعضی جوامع، سیال و بدون سرزمین مشخص هستند. در این وضعیت، ارزش هر نظام با تعادل برقرار شده بین قسمت‌های مختلف آن یا شفاف بودن مرزهایش سنجیده نمی‌شود، بلکه با میزان گستردگی و باز بودن نظام و نقاط پیوند آن با هر آن چه خارج سازمان است، سنجیده می‌شود [گنو، ۱۹۹۵: ۱۴۹]. به این ترتیب، در پی این تحولات جوامع جدیدی از جمله «جوامع میان دولتی» و «فراملیتی» ایجاد شده‌اند.

جوامع میان دولتی حاصل تعاملات گوناگون اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دولت‌ها هستند که در سطوح متفاوت بین‌المللی، نیمه جهانی و منطقه‌ای قابل تصورند. در سطح بین‌المللی، «نظام بین‌المللی» شکل گرفته است. به اعتقاد پارسنز، نظام اجتماعی «از مجموعه‌ای از کنشگران فردی ساخته می‌شود. این کنشگران در موقعیتی که دست کم جنبه‌ای فیزیکی یا محیطی دارد، با یکدیگر کنش متقابل دارند و روابطشان... به واسطه‌ی یک نظام ساختاربندی شده‌ی فرهنگی و نمادهای مشترک، مشخص می‌شود [ریترز، ۱۳۷۷: ۱۳۴]. از این منظر در حال حاضر با نظام بین‌المللی روبه‌رو هستیم. اجزای این نظام کشورها هستند. این نظام، میزان بالایی از فعالیت‌های فرامرزی و تعداد متنوعی شبکه‌های پایدار، از جمله اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی فراهم می‌کند، اما، الزاماً ضامن جامعه‌ی جهانی نیست» [هلد، ۱۳۷۸].

علاوه بر سطح بین‌المللی، جوامع میان دولتی نیمه‌جهانی متشکل از چندین جامعه در بخش عظیمی از کره‌ی خاکی مانند اتحادیه‌ی اروپا، اتحادیه‌ی آمریکای شمالی، جامعه‌ی آتلانتیک یا جامعه‌ی آسیا - یاسفیک وجود دارند [عبداله‌زاده: ۱۳۸۷]. هم‌چنین، در سطح منطقه‌ای واحدهای اجتماعی میان دولتی مانند آسه‌آن، سازمان کنفرانس دولت‌های اسلامی، اتحادیه‌ی عرب، اکو، اوپک و... با مناسبات مختلف ظهور یافته‌اند. جوامع فراملیتی نیز جوامعی هستند که با ایجاد و گسترش روابط میان افراد، بدون توجه به ملیت و با تکیه بر وجوه مشترک متعدد ارزشی و فرهنگی، مذهب، تمدن، اقتصاد و... در سایه‌ی گسترش ابزارهای ارتباطی، مانند اینترنت، ماهواره و... شکل گرفته‌اند.

انواع جوامع تشکیل شده (میان‌دولتی، فراملیتی و گونه‌های متفاوت آن‌ها)، نه تنها رافع تضاد و کشمکش و حتی جنگ میان ملت‌ها نیستند، بلکه به آن دامن می‌زنند. نظام بین‌المللی برآمده از خواست آزادانه و اکثریت ملت‌ها نیست. هر ملت منافع خود را جست‌وجو می‌کند و برای افزایش آن، حاضر به ایجاد هر نوع تعاملی با دیگر ملت‌ها از جمله جنگ و خون‌ریزی، استعمار و استثمار است. اگر اسرائیل (رژیم غاصب) به لبنان، فلسطین و سوریه، عراق به ایران، و آمریکا به عراق و افغانستان حمله می‌کند یا بین هند و پاکستان بر سر کشمیر تخاصم وجود دارد یا اروپا و آمریکا با دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای مخالفت می‌کنند، همه در قالب منافع ملی برای کسب سود بیشتر اقتصادی، نظامی، سیاسی و یا ارتقای منزلت جهانی صورت می‌گیرد.

در نظام بین‌المللی حقوق، تکالیف، موضع‌گیری و عملکرد جوامع را قدرت آن‌ها تعیین می‌کند. هر جامعه‌ای می‌کوشد تا قدرت بیشتری کسب کند و با تکیه بر آن، نظامات و سازمان‌های جهانی را در راستای منافع خود شکل دهد. به همین علت، سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آن‌ها ابتدا جامعه‌ی ملل و سپس سازمان ملل متحد، در جهت منافع کشورهای قدرتمند فعالیت می‌کنند. به علاوه، سازوکار ایجاد نظم، انسجام، و هماهنگی جوامع، منافع آن‌هاست. جوامع در نظام بین‌المللی بر اساس سود یا یکدیگر همکاری و روابط مسالمت‌آمیز برقرار می‌کنند. به همین علت، تا جایی و در صورتی با قوانین نظام بین‌المللی همراهی می‌کنند که سود آن‌ها فراهم شود. ایران مانند هر کشوری، در صورتی قطع‌نامه‌های شورای امنیت، قواعد مربوط به سازمان هواپیمایی، پست و مخابرات، یونیسف و... را می‌پذیرد که منافع ملی و دینی او را در برداشته باشند. جوامع در صورتی که نظم موجود را به سود خود نبینند، اگر بتوانند آن را نقض می‌کنند. اگر آمریکا به عراق و افغانستان حمله می‌کند، وضعیت قبل از حمله را (درست یا غلط) به سود خود نمی‌بیند. در کنار این موارد، مسئله‌ی اساسی‌تر فقدان نظام سیاسی برآمده از اراده‌ی ملت‌ها در نظام بین‌المللی است تا بتواند با پشتوانه‌ی قدرتی که ملت‌ها به آن می‌دهند، قانون وضع و اجرا کند. قواعد نیم‌بند و جانب‌دارانه‌ای هم که وضع شده‌اند، ضمانت اجرایی خاص و تعریف‌شده‌ای ندارند. برای اجرای قوانین، همراهی دیگر کشورها ضرورت دارد. آن‌ها هم بر اساس سود خود با این قوانین همراهی می‌کنند [رجب‌زاده، ۱۳۷۷: ۲۲-۱۶].

جوامع میان‌دولتی نیمه‌جهانی و منطقه‌ای نیز برای فربه‌کردن توان خود به منظور دست‌یابی به اهداف مشترک ملی و مقاومت

بیشتر در مقابل سایر ملت‌ها یا تداوم بهینه‌ی سلطه بر سایر ملت‌ها، به وجود آمده‌اند. اتحادیه‌ی اروپا نه برای کمک به صلح و امنیت جهانی و ارتقای حقوق بشر در جهان، بلکه از یک طرف برای هم‌افزایی قدرت به منظور مقاومت در برابر آمریکای شمالی و رقابت با آن، و از طرف دیگر افزایش گستره و تداوم سلطه بر جوامع در حال توسعه و جهت‌دهی فعالیت‌های آن‌ها در راستای منافع خود، ایجاد شده است. حتی اگر خواهان صلح و امنیت باشد، مانند دیگر جوامع (میان‌دولتی نیمه‌جهانی و منطقه‌ای) آن را نه به خاطر نفس صلح و امنیت، بلکه به این دلیل می‌خواهد که در سایه‌ی آن منافعش راحت‌تر تأمین می‌شود. آسه، ان، «اکو» یا... نیز برای افزایش توان مقاومت در برابر حمله‌ی فرهنگی، سیاسی و مهم‌تر از همه اقتصادی دیگر جوامع میان‌دولتی نیمه‌جهانی و حتی نظام بین‌المللی، شکل گرفته‌اند. جوامع فراملیتی نیز وضع مشابهی البته با تفاوت‌های ساختاری درونی دارند. شرکت‌های چندملیتی، لابی‌ها و... با حمایت و مشارکت مالی و انسانی قدرتمندان نظام بین‌المللی شکل گرفته‌اند و در راستای تحقق اهداف آن‌ها فعالیت می‌کنند. واحدهای اجتماعی از قبیل «جامعه‌ی پزشکان بدون مرز»، از یک طرف محدودند و از طرف دیگر توانایی و قدرت برقراری تعادل در جهان و جلوگیری از تخاصم را ندارند. اینان بیشتر داروی مسکن محدود و منطقه‌ای برای کاستن از عوارض روابط متخاصم حاکم بر جهان هستند. بنابراین در ساختار اجتماعی پیچیده‌ی امروز جهان، حداقل یک خلأ اساسی وجود دارد و آن فقدان «جامعه‌ی جهانی» است. جامعه‌ی جهانی به عنوان یک مفهوم انتزاعی، امری واقعی است. انتزاعی به این معنی که فاقد ما به ازای خارجی قابل رؤیت است. واقعی یعنی به عنوان «مفهوم انتزاعی» که بر پایه‌ی یک سلسله واقعیات ایجاد شده، موجود و قابل درک است. این جامعه متشکل از اجزایی است. اجزای آن انواع جوامع دولتی و فراملیتی با تقسیم‌بندی مختلف آن‌ها هستند. هر کدام از آن‌ها تقریباً مستقل و مشتمل بر نظامات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مبتنی بر ویژگی‌های داخلی با حفظ هویت فردی‌اند. استقلال به این معنی که هر کدام تقریباً می‌توانند ضرورت‌های کارکردی را در درون خود تأمین کنند. بین اجزاء، روابط کارکردی وجود دارد. روابط کارکردی مبین وابستگی متقابل برای تأمین راحت‌تر نیازها و پیشرفت جوامع است. روابط کارکردی، میان جوامع و در سطح جامعه‌ی جهانی، نظام‌های فرهنگی و اقتصادی و از جمله سیاسی ایجاد می‌کند. نظام سیاسی برآمده از خواست آزادانه‌ی جوامع است. این نظام قوانین و سازوکارهایی مبتنی بر خواست اکثریت وضع می‌کند و با تکیه بر قدرتی که جوامع به او می‌دهند، مانند یک جامعه‌ی ملی عمل می‌کند. علاوه

بر این، روابط اجزا بر تعاون، همکاری و منافع جمعی مبتنی است، نه بر رقابت، کشمکش و منافع اعضا (جوامع). حقوق و تکالیف هر جامعه را، «نظام جامع جهانی» نه منافع آن‌ها تعیین می‌کند. روابط کارکردی نظم و تعادل را به دنبال می‌آورد. سازوکار نظم، نه مبتنی بر منافع، بلکه ضرورت کارکردی تشکیل جامعه‌ی جهانی است.

نتیجه‌گیری

جهان امروز به تعبیر هابز هنوز به نوعی در وضعیت طبیعی به سر می‌برد. جوامع میان‌دولتی و فراملیتی و گونه‌های متفاوت آن‌ها، هر کدام به عنوان یک واحد خودخواه، آزاد و برابر، بر سر منافع به خصومت و جنگ می‌پردازند. از زاویه‌ای دیگر، با توجه به متغیرهای الگویی پارسونز، هر چند جنبه‌هایی از «عام‌گرایی» در بعد سیاسی در رویکردهای جهانی وجود دارد، ولی به میزان بیشتری «خاص‌گرایی» رایج است. خاص‌گرایی از سطح فردی به سطح ملی انتقال یافته است. مبنای تصمیم‌گیری و سوگیری روابط با دیگر واحدهای اجتماعی و اقدام در بعد جهانی، «ملت» و منافع ملی است نه «انسان» و «کل بشریت». برای تغییر این وضعیت باید خودخواهی ملی را به سطح بین‌المللی انتقال و خاص‌گرایی ملی را به عام‌گرایی انسانی تغییر داد. در این راستا، تشکیل «جامعه‌ی جهانی» ضرورت دارد.

برای تشکیل جامعه‌ی جهانی در وضعیت فعلی، ایجاد «نظام سیاسی جامع جهانی» لازم به نظر می‌آید. در این راستا، حداقل باید جوامع دولتی و فراملیتی، ضرورت ایجاد آن را درک کنند و انگیزه‌ی اقدام داشته باشند. جوامع از این نظر روی یک طیف قرار دارند: در یک طرف، آن دسته جوامع ملی قرار دارند که دولت‌هایشان به میزان زیادی برآمده از اراده‌ی ملت‌ها هستند. اینان سه دسته‌اند: یکی جوامع برخوردار و قدرتمندی که کنترل سازمان‌های بین‌المللی را در اختیار دارند و قوانین، مقررات و قطع‌نامه‌ها را طبق میل و منافع خود وضع و اجرا می‌کنند. در صورت تشکیل جامعه‌ی جهانی، این جوامع بخش عمده‌ای از برخورداری و آزادی عمل خود را از دست می‌دهند. لذا این‌ها نه تنها با تشکیل چنین جامعه‌ای مخالفت می‌کنند، حتی با انواع اقدامات و توسل به جایگاه فعلی خود، از جمله حق وتو، نفوذ سیاسی و قدرت نظامی، مانع تشکیل آن نیز می‌شوند؛ مانند اعضای دائم شورای امنیت. دسته‌ی دوم جوامع قدرتمندی مانند ژاپن و آلمان هستند که برای ارتقای جایگاه خود و دستیابی به حق وتو می‌کوشند. هر چند این دسته جوامع خواهان تغییرند، ولی هدف آن‌ها ایجاد جامعه‌ی جهانی برآمده از اراده‌ی ملت‌ها نیست، بلکه هدفشان کسب قدرت بیشتر در ساختار کنونی جهان است.

دسته‌ی سوم جوامعی محدودند که دولت‌ها و ملت‌های آن‌ها خواهان تغییر وضع موجودند؛ مانند ایران و سوریه که در اقلیت هستند و قدرت چندانی برای ایجاد این تغییر ندارند.

در طرف دیگر طیف، جوامعی وجود دارند که دولت‌هایشان برآمده از اراده‌ی عمومی نیستند. چنین حکومت‌هایی تحت تأثیر و کنترل جوامع دیگر (قدرتمندان) قرار دارند و در راستای اهداف آن‌ها حرکت می‌کنند. چنین دولت‌هایی نیز با تشکیل جامعه‌ی جهانی موافق نیستند. در این موارد و با این وضع، از دست ملت‌ها کاری بر نمی‌آید. جوامع فراملیتی نیز چنین وضعی دارند.

بنابراین، همان‌طور که امروزه راه توسعه برای کشورهای در حال توسعه مشکل‌تر از راه توسعه برای کشورهای توسعه یافته در گذشته بوده است، به مراتب امکان تشکیل جامعه‌ی جهانی دشوارتر از تشکیل جامعه‌ی مدنی است. برای تشکیل جامعه‌ی مدنی تنها پادشاهان، فئودال‌ها و اربابان سنگ‌اندازی می‌کردند، در حالی که امروزه ملت‌ها و دولت‌هایی که قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی دنیا به دست آن‌هاست، به همراه سایر دولت‌های جوامع فراملیتی که تحت نفوذ یا کنترل آن‌ها هستند، ضرورت تغییر وضع موجود را احساس نمی‌کنند. برای آمریکا و اکثریت اروپا و بخشی از آسیای جنوب شرقی که وضع موجود بر وفق مراد است و با تکیه بر امکانات، موقعیت و امتیازات موجود، هر روز فاصله و سیادت سیاسی، فرهنگی و از همه مهم‌تر اقتصادی خود را بر دیگر ملت‌ها مستحکم می‌کنند، یا برای برخی دولت‌های آسیایی (کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس) و آفریقایی که از نظر سیاسی مستقل نیستند، تشکیل جامعه‌ی جهانی ضرورتی ندارد. دیگر ملت‌های افریقا، بخش عظیم آسیا و آمریکای لاتین، با توجه به وضعیت اقتصادی، صنعتی، فرهنگی و از جمله ساختار موجود سیاسی جهانی و داخلی، حتی اگر بخواهند هم نمی‌توانند وضع موجود را به راحتی تغییر دهند.

پیشنهاد تشکیل جامعه‌ی جهانی

بر اساس اندیشه‌های لاک، هابز و روسو، برای تشکیل جامعه‌ی جهانی، همه‌ی ملت‌ها باید با اراده و آزادی کامل، حقوق فعلی را از خود سلب و آن را به «اراده‌ی همگانی جهانی» واگذار کنند و به آن اجازه دهند که نظام‌های اجتماعی، از جمله نظام سیاسی بین‌المللی ایجاد و به وسیله‌ی آن، قانون عادلانه‌ای مبتنی بر خواست عموم ملت‌ها وضع کند. هم‌چنین، به آن قدرت دهند که کشورهای خاطی را طبق قانون، نه بیشتر یا کمتر، مجازات کند. در این صورت، جامعه‌ی جهانی با نظامات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شکل می‌گیرد و ملت‌ها با یکدیگر مانند افراد یک جامعه وارد تعامل می‌شوند. اگر کشوری نیز از این قواعد تخطی کند، با آن برخورد می‌شود.

در این مسیر ملت‌هایی که دولت‌هایشان با آن‌ها هماهنگ نیستند، ابتدا باید جهت تغییر دولت‌های خود اقدام کنند. برای این تغییر، ابتدا «خودآگاهی موقعیت جهانی» که می‌تواند توسط روشن‌فکران و اندیشمندان مستقل توسعه یابد، ضرورت دارد. علاوه بر این، استفاده از قوه‌ی قهریه‌ی جمعی علیه حکام اجتناب‌ناپذیر است. به دنبال این رویداد، جوامع مشتاق تشکیل جامعه‌ی جهانی طی مراحل زیر می‌توانند اقدام کنند:

در گام اول، باید تشکّل و سازمانی جهانی برای برنامه‌ریزی و اقدام، راه‌اندازی کنند. این تشکّل باید فراگیر باشد و حتی کشورهای توسعه یافته‌ی را که خواستار اصلاح و تغییر ساختار سازمان ملل هستند، شامل شود. در گام دوم، این تشکّل جهانی باید با کشورهای مانع تشکیل جامعه‌ی جهانی هستند، ارتباط برقرار کند و با دیپلماسی فعال، آن‌ها را قانع سازد و برای تشکیل جامعه‌ی جهانی با خود همراه کند. در غیر این صورت، در گام سوم می‌توان از تهدید و فشار استفاده کرد.

اعضای این تشکّل در صورت رسیدن به «خودآگاهی جهانی»، امکانات و توانمندی‌های بسیاری دارند. منابع عظیم طبیعی، انسانی، سوق الجیشی و... از جمله امکانات آن‌ها هستند. به علاوه کشورهای عضو می‌توانند با شرکت نکردن در مجامع جهانی، از جمله سازمان ملل و نهادهای وابسته به آن، به هدف خود برسند. قدرت امری فردی و یک طرفه نیست، بلکه امری دو و چند جانبه است. اگر کشورهای جهان سوم نباشند، از کشورهای قدرتمند اطاعت نکنند و محصولات آن‌ها را مصرف نکنند، کشورهای قدرتمند و ثروتمند معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهند.

منابع

۱. بارنز، ه. و بکر، تاریخ اندیشه اجتماعی (ج ۱). ترجمه‌ی جواد یوسفیان و علی اصغر حیدری. امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰.
۲. جونز، وت. خداوندان اندیشه‌ی سیاسی (ج ۲). ترجمه‌ی علی رامین. امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
۳. رجب‌زاده، احمد. علوم اجتماعی. آموزش و پرورش. تهران، ۱۳۸۵.
۴. روسو، ژان ژاک. قرارداد اجتماعی. ترجمه‌ی غلامحسین زیرک‌زاده. ادیب، تهران، ۱۳۶۸.
۵. ریتز، جورج. نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران، ۱۳۷۷.
۶. عبدالله‌زاده، محمود. «خاورمیانه از دیدگاه مکتب انگلیسی». www.hamdan.ir. شهریور ۱۳۸۷.
۷. فاستر، مایکل. خداوندان اندیشه‌ی سیاسی (ج ۱). ترجمه‌ی جواد شیخ‌الاسلامی. امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
۸. نراقی، احمد. علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن. تهران، ۱۳۴۷.
۹. هلن، دیوید. «اسطوره‌های جهانی شدن». ترجمه‌ی کوروش برادری. www.isa.org.
۱۰. Anderson, W., T., Communities in a world of open system, San Francisco Chronicle. 1.
11. Guehenno, J., M., The end the nation-state Minneapolis, University of Minnesota Press, 1995.